

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد عمر قریشی- کابل

۲۲ سپتمبر ۲۰۲۱

پیروانی که "مکاتب" را بدنام ساختند!

سه شنبه ۳۰ سنبله ۱۴۰۰ - کابل: یکی از ویژگی های ۴ دهه اخیر افغانستان این است که در بازه زمانی این ۴ دهه، پیروان منسوب به مکاتب مهم فکری جهانی در اینجا به قدرت رسیده و گویا به نام و با تکیه بر "ارشادات مکتب فکری" شان خواسته اند حکمروائی نمایند. در یادداشت امروز بادر نظر داشت این که آنها عمدتاً "منسوب" به یک مکتب فکری بودند و هستند و منسوب بودن به غیر از معتقد، مؤمن و مقید بودن است، و با در نظر داشت این که خود آن مکاتب در مورد اینها چه قضاوتی خواهد نمود، نقش این پیروان را در معرفی مکاتب منسوبه، تذکار داده، در اخیر سؤال خاصی را مطرح خواهم ساخت:

۱- باند های خلق و پرچم که در نوکری به سوسیال امپریالیسم شوروی به وجود آمده، هیچ نقش و وظیفه ای به غیر از تأمین و برآورده ساختن آزمندی های استعماری بادرانش نداشتند و تمام تلاش شان این بود تا در رقابت افسار گسیخته مناسبات درونی کمپرادورسم جهانی، جهت "سرخ" آن را بهتر نمایندگی نمایند، با تأسف از طرف دشمنان مردم افغانستان به خصوص امپریالیسم و ارتجاع هار مذهبی، منسوب به "کمونیسم" اعلان شده جنایات و خیانت های آنها را به پای کمونیسم، و رهبران فنا ناپذیر آن "مارکس، انگلس و لنین" - ستالین و صدر مائو بنا بر دشمنی آن باند ها با این دو پیشوای جنبش کمونیستی از حملات کنار گذاشته شده بودند - با هزار من سریش می چسباندند.

هرچند افراد این باند ها خود هیچ گاهی نگفتند که مارکسیست - لنینیست هستند و بر مبنای آن عمل می کنند و حتا عده ای از آنها در اسلام نمائی و اسلام پناهی و اختصاص بودجه جهت ساختن و مرمت مساجد آنقدر پیش رفتند که ملا عمر به گردشان نمی رسید، مگر مردم عوام زیر تأثیر تبلیغات دشمنان مردم افغانستان تمام جنایات آنها را از زندان و کشتن گرفته تا بمبارانها، کوچ های اجباری و فساد شخصیتی و اداری و هرزگی و بندوباری های اخلاقی آنها همه را به پای کمونیسم و مارکس و لنین نوشته، سنگ ملامت را بر سر آنها و مکتب فکری شان حواله می نمودند. جنایات این باند ها و تبلیغات دشمنان در مورد هویت ایدئولوژیک شان چنان بالاگرفت و مؤثر افتاد که حتا به صد ها تن از به اصطلاح "کمونیست های نامدار و بی نام" پس به طرف اسلام رو آورده، حاجی و کربلائی شدند.

۲- با ختم دوران دهشت و ترور نوکران روس، آنهایی که خود را پیروان ناب "محمد" اعلام می داشتند هم در ترکیب جهادی ها و هم در ترکیب طالب به قدرت رسیدند. اینها که خلاف رقبای اولی با افتخار اعلام می داشتند، که پیروان قرآن و اسلام اند و می خواهند در افغانستان "اسلام ناب" محمدی را عملی سازند، در کشتار و جنایت تا بدانجا پیش

رفتند که شهربان کابل با تمسخر پاکستان را مخاطب قرار داده می گفتند: "بیا هفت خرت را ببر و همان یک گاو ما را پس بده". هفت خر اشاره به رهبران هفت تنظیم و یک گاو اشاره به داکتر نجیب جلال خاد بود.

اینها ها هم تا توانستند آدم کشتند، دزدی و چپاول نمودند، بر سر باشندگان شهر ها به خصوص شهر کابل بمب و راکت پرتاب نمودند، خانه های مردم را به قیرستان عزیزان شان تبدیل نمودند، دهن و زبان همه را بستند، نصف نفوس کشور را در چار دیواری خانه در غل و زنجیر مر سالارانه محبوس نمودند، هر نوع مظاهر تمدن را نیست و نابود نموده با اعدام تیب و تلویزیون دشمنی شان را با معارف و علوم عصری و موسیقی اعلام داشتند؛ مگر هیچ یک از جنایات شان را نگفتند که این ما هستیم که چنین می کنیم بلکه باربار و به تأکید ادعا کردند که تمام آن افعال و کردار از جنایت و آدمکشی گرفته تا چپاول مال مردم و تجاوز به نوامیس آنها را به دستور "قهار" مطلق و کتابش "قرآن" انجام داده و می دهند و چنان ذهنیتی را خلق نمودند که اگر "محمد" هم اکنون زنده می بود، چیزی به غیر از اعمال آنها، انجام نمی داد. واضح است که نتیجه این اسلام نمائی، منزجر ساختن هزاران تن از اسلام و دین بود.

۳- با ختم شب تاریک حاکمیت پیروان "محمد" و با تجاوز امپریالیسم امریکا و شرکاء همزمان با مشتی جاسوس و خود فروخته تفکر دیگری نیز وارد میدان سیاست افغانستان گردید، سکیولاریسم، جدائی دین از دولت، دموکراسی، مردم سالاری و ... که همه رویکش هائی بودند که جواسیس چهره های کریه شان را در عقب آنها مخفی می داشتند. اینها که چند تن "خر فیلسوف" از قماش "غنی احمدزی" را نیز با خود داشتند، علی رغم آن که حین صحبت از افلاطون، جان لاک، روسو، مونتسکیو، دیدرو و بقیه حرف می زدندو تلاش می نمودند تا هر حرکت شان را برخاسته از دساتیر یکی از فیلسوفان نامدار و بی نام دنیای سیاست معرفی بدارند، در عمل کسانی بودند که حکم داهیانه "سعدی" قرنهای بعد از مرگش در مورد آنها صدق نموده واقعاً "چارپائی بر او کتابی چند" بیش نبودند.

اینها که دو مکتب فکری قبلی را شکست خورده می دیدند، در عمل چنان گستاخانه و بی پروا دست به دزدی، غارت، جاسوسی، جنایت و خیانت زدند که تا آن روز هیچ یک از رقبای دور و نزدیک آنها، آنچنان گستاخانه عمل ننموده بودند. کردار اینها هم سکیولاریسم و هم دموکراسی را نه تنها نزد توده های میلیونی کشور، بلکه نزد تعدادی از شبه روشنفکرانی که این جمع دزد و وطن فروش را دموکرات می دانستند، فضائی به وجود آورد که دموکراسی و حاکمیت مردم را مساوی با تاراج، دزدی و غارت منابع ملی کشور بدانند.

هموطنان گرامی!

سوالی که ذهن من را گاهی به خود مشغول می سازد این است: هرگاه مارکس و لنین، محمد، علی و عمر، روسو و مونتسکیو و ... زنده می شدند و اعمال منسوبان و داعیان پیروی از خودشان را می دیدند، در قبال آنها چه تصمیمی می گرفتند، آیا تنها به افشای آنها و ابراز انزجار از آنها برانست جستن از عملکرد شان اکتفاء می نمودند و یا این که ...

مبارزه علیه امپریالیسم، جز لاینفک مبارزه علیه ارتجاع در کل

و ارتجاع هار مذهبی- طالبی به صورت خاص می باشد

تشکل و تسلیح نیاز و خواست زمان ما!